

جبر یا اختیار؟

میرزا محمد تقی

در متن قبلی با عنوان «این کجا و آن کجا» از موضوع مهمی طرح مسئله کردیم. این نوشته نیز با یادداشت قبلی در ارتباط است. گفتیم اگر شما یک ماشین‌سوار باشید چاره‌ای ندارید جز اینکه از طریق نظم خیابان‌بندی‌ها مقصد خود را پیگیری کنید. سپس این چالش را مطرح کردیم که حال اگر مقصد شما در نظم این خیابان‌بندی‌ها تعریف شده نباشد چه باید کرد؟ این سؤال، سؤال مهمی است. همان‌طور که در مطلب قبلی اشاره مختصری شد، بسیاری از صاحب‌نظرانی که سخن از علم دینی یا به‌طور کلی جهان‌بینی دینی را به میان می‌آورند در واقع دارند با چنین چالشی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. در واقع این تصویر، ترسیمی است از فضایی که هم‌اکنون در جهان فرهنگی پیرامون شما در حال اتفاق افتادن است و قطعاً شما را تحت تأثیر قرار داده است. فرهنگ، تمدن، علم و مفاهیم کلانسی از این قبیل مواردی هستند که کوچک‌ترین جزئیات زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند اما مهم است اول‌ازهمه به‌عنوان یک انسان که از قوه اندیشه برخوردار است و پس از آن به‌عنوان یک دانشجو نسبت به این تأثیر و تأثرات خود آگاه باشیم و تحلیل‌گرانه به موضوع نگاه کنیم. غرب به‌عنوان یک کلیت که فرهنگی خاص خود دارد موضوع اندیشه برخی صاحب‌نظران علوم انسانی واقع شده است. می‌توان گفت برخی برای پاسخ به پرسش «چگونه علم دینی ممکن می‌شود؟» ابتدا سراغ پرسش «علم چیست؟» رفته‌اند. اما برای یافتن این پرسش سؤال مهم دیگری برای ایشان ایجاد شده و آن عبارت است از اینکه «غرب چیست؟». متفکرانی وجود دارند که جدا از پرسش از ماهیت علم، پرسش از چیستی فلسفه، چیستی تکنولوژی و

چرایی مناسبات کنونی تمدن‌ها از جمله روح استیلاطلبی را در پرسش از ماهیت غرب پیگیری می‌کنند. در این نگاه غرب به‌عنوان بستری فرهنگی در نظر گرفته می‌شود که عناصر تمدنی همچو علم از آن روئیده می‌شود و همواره در نسبت با آن قرار دارد. شهید مرتضی آوینی در کتاب «آغازی بر یک پایان» با لحنی حماسی به این نکته اشاره می‌کند: «تمدن نهادینه‌شده‌ی غرب که موفق شده‌است فرهنگ خویش را به‌صورت اشیائی هدمند و نظامی تکنولوژیک که روزبه‌روز به آخرین مراحل اتوماسیون -خودکاری- و دقت طریق متدولوژی و ابزار پیچیده اتوماتیک جهان را تسخیر کند، مطلقاً اجازه نمی‌دهد که هیچ‌یک از افراد بشر صورت دیگری از حیات را جز اینکه اکنون هست تجربه

کنند.» او در کتاب خود چالش مهمی را مطرح می‌کند و آن چالش شبیه همان است که ما در شماره قبل عنوان کردیم. او می‌گوید بشری که تحت سیطره فرهنگ غرب زیست می‌کند گویی تحت یک جبر قرار گرفته؛ جبر صورت خاصی از نحوه زندگی. و شدت این جبر تا حدی است که حتی نمی‌تواند نسبت به صورت‌های دیگری از زندگی انسانی شناخت پیدا کند. حال چگونه می‌توان این انسان را آزاد دانست؟ اگر توجه کنید این نکته، نکته مهمی است. آیا می‌توان از ابزارهای خاص یک تمدن که صورت خاصی را در شکل‌دهی به شیوه زندگی خود مختار دانست؟ برای تفهیم این مهم، آوینی می‌نویسد: «تمدن امروز کلیت و شمولی دارد که آن را تجزیه‌ناپذیر می‌سازد. انقلاب‌هایی مثل الجزایر به این توهم دچار شده‌اند که می‌توانند فرهنگ مستقل خویش را با تکنولوژی غربی جمع آورند حال آنکه این امر عملاً ناممکن است.» سخن او بیش از آنکه ناظر به خود علم باشد درباره‌ی مظاهر تمدنی برآمده از آن یعنی تکنولوژی است. در این نگاه تکنولوژی ماهیتی فرهنگی



دارد. حال ما همین سؤال را در مورد علم مطرح می‌کنیم. آیا علم مدرن برخاسته از بستر فرهنگی تمدن غرب و همخوان با آن نیست؟ آیا معیارهایی که علم در تشخیص حقیقت به کار می‌بندد می‌تواند وجود انسان را که در جهان‌بینی دینی مقام خلیفه‌اللهی دارد، بشناسد؟ آیا استفاده از این علم یا شناخت انسانی که در جهان دینی زیست می‌کند قابل جمع است؟ در چه صورتی می‌توانیم از جبر فرهنگ تکنولوژیک غربی خارج شده و صورت دیگری از زندگی را برای این انسان تصور کنیم؟ آوینی می‌گوید نباید تسلیم نسبتی که فرهنگ غربی میان انسان و متودولوژی برقرار می‌کند شویم بلکه باید این نسبت را تغییر داد. طبق این دیدگاه با گزینشی عمل کردن نمی‌توان از جبر تمدن نوین غرب خارج شد بلکه باید یک‌بار نسبت انسان و جهان را از نگاه فرهنگ دینی خود بازخوانی کنیم.



کانون روانشناسی اسلامی دانشگاه تهران

رویکرد شناسی روان‌شناسی اسلامی

روانشناسی

محتوای این ستون از نشریه، گزارشی از سلسله جلسات حلقه‌ی روان‌شناسی اسلامی است که از تیرماه ۱۳۹۸ تا اکنون از سوی کانون روان‌شناسی اسلامی و با حضور سرکار خانم دکتر فهیمه فداکار برگزار می‌شود. از مخاطبان محترم دعوت می‌شود در این جلسات شرکت کنند.

در شماره قبل مقدماتی که برای رویکردشناسی ضروری به نظر می‌رسیدند بیان شدند. ما با تعدادی سؤال به سراغ رویکردهای مختلف می‌رویم و پاسخ‌های آن‌ها را بررسی می‌کنیم. به‌این ترتیب رویکردشناسی ما، نه بر اساس افراد یا مؤسسات بلکه بر اساس رویکردهای نظری خواهد بود. طبق آنچه برشمردیم، سه محور برای شناسایی رویکردها در نظر گرفته شدند؛ چرایی، چیستی و چگونگی. در این شماره به یکی از پاسخ‌هایی که به محور اول داده شده‌است خواهیم پرداخت. محور «چرایی» در مورد ضرورت پرداختن به موضوع یک علم بحث می‌کند و سؤالی ابتدایی محسوب می‌شود. متأسفانه اهمال در پاسخ به این سؤال به‌صورت یک سرفصل جداگانه، در میان بسیاری از مطالعات منتسب به روان‌شناسی اسلامی دیده می‌شود. به‌طور اجمالی سه نوع پاسخ به سؤال چرایی در حوزه روان‌شناسی اسلامی مطرح شده‌است. البته لازم به ذکر است که گاهی افراد صاحب‌نظر در روان‌شناسی اسلامی در زمان‌های مختلف پاسخ‌های متفاوت و گاهی هم به‌طور هم‌زمان چند پاسخ داده‌اند. این سه نوع پاسخ سه رویکرد متفاوت را به وجود آورده‌اند: ۱) رویکرد روان‌شناسی فرهنگی ۲) رویکرد دایره‌المعارفی ۳) رویکرد تأسیسی. تمرکز ما در این شماره بر روی رویکرد اول خواهد بود. رویکرد روان‌شناسی فرهنگی با استدلال‌های مختلفی مطرح شده‌است. بسیاری از روان‌شناسان غربی بر این باور اند که ارتباط درمانی یک تجربه فرهنگی است و باورهای دینی به‌عنوان بخشی از فرهنگ، جایگاه ویژه‌ای در شخصیت فرد دارند و این باعث می‌شود روان‌شناسی یک فرهنگ برای فرهنگ دیگر ناکارآمد باشد. در کشور ما پیروان این رویکرد با استدلال‌هایی مثل «از آنجاکه جامعه هدف و پژوهشگران در ایران مسلمان هستند، پس روان‌شناسی باید با فرهنگ و مبانی مراجع و مشاور همسان باشد» یا «وقتی ردپای فرهنگ در نظریات فعلی روان‌شناسی وجود دارد پس می‌شود از فرهنگ خودمان برای تولید نظریات استفاده کرد» و یا «وقتی مخاطب ما دانشگاهیان هستند نمی‌توانیم بگوییم هرچه در دانشگاه است دارای مشکل است. ما نیاز به یک زبان مشترک برای برقراری تعامل داریم و آنچه موردتوافق

مدیر مسئول: فاطمه زهرا نوری مطلق

سردبیر: محدثه شاه‌حسینی

طراح صفحات: فاطمه رئیس‌یان

است بحث روان‌شناسی فرهنگی است» آن را دنبال می‌کنند. یکی از بحث‌هایی که در روان‌شناسی فرهنگی مطرح می‌شود ساخت مقیاس‌های دینی است. در مورد ساخت این مقیاس‌ها دو نگاه وجود دارد. در نگاه اول، بر اساس آیات و روایات تعریف جدیدی از مفهوم یا مؤلفه محوری مقیاس موردنظر ارائه می‌شود و سپس سؤالات برگرفته از مفهوم تعریف‌شده برای ساخت مقیاس موردآزمون قرار می‌گیرند. در نگاه دوم استدلال می‌شود که مقیاس‌های دینی باید به دلیل بحث‌های روان‌شناسی فرهنگی ساخته شوند. این افراد با ایجاد تغییرات جزئی در مقیاس اصلی که در ظاهر با فرهنگ ما همخوانی ندارند نام آن مقیاس را «مقیاس دینی» می‌گذارند. این موضوع، انتقادات و چالش‌های بسیار جدی را برای مدعیان فراهم می‌آورد. در پایان این نوشتار با توجه به دیدگاه پیروان رویکرد روان‌شناسی فرهنگی و نقدهایی که درمورد آن مطرح می‌شود، بحثی پیرامون نسبت روان‌شناسی و فقه عنوان می‌کنیم. در بحث نسبت بین فقه و روان‌شناسی برخی پیروان رویکرد روان‌شناسی فرهنگی معتقدند که هم روان‌شناسی به فقه نیاز دارد هم فقه به روان‌شناسی. نیاز روان‌شناسی به فقه به این دلیل است که فنون و نوع ارتباط جلسات مشاوره باید بر اساس فرهنگ دینی ما تغییر کند و از آنجا که فقه باید و بنیادهای زندگی ما را مشخص می‌کند، پس وظیفه دارد به سؤالاتی که در مورد جلسات مشاوره مطرح می‌شود پاسخگو باشد (مثلاً این سؤال که مراجع و مشاوره که به هم نامحرم هستند آیا اجازه دارند در یک اتاق تنها باشند؟ یا این سؤال که با توجه به منع اسلام از اعتراف به گناهان آیا مراجع اجازه دارد به صلاح‌دید مشاور گناهان خود را برای او بازگو کند؟ ...) تا تناقضی برای مراجع پیش نیاید و درمان بهتر انجام شود. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا با وجود اینکه برخی سؤالات این‌چنینی باید توسط فقه پاسخ داده شوند، نسبت فقه و روان‌شناسی صرفاً محدود به همین است؟ بر اساس رویکرد برخی از پیروان روان‌شناسی فرهنگی، فقه نیز به روان‌شناسی نیاز دارد. در واقع یکی از منابعی که برای بررسی سندیت حدیث توسط برخی افراد به کار می‌رود، روان‌شناسی است. انتقاد جدی به این افراد این است که آن‌ها محتوای روان‌شناسی موجود را صحیح فرض گرفته، آن را به رسمیت شناخته و در کنار علومى مثل رجال قرار می‌دهند. به نظر می‌رسد این نوع برقراری ارتباط بین فقه و روانشناسی راه به جایی نخواهد برد. دیدگاهی که در تقابل با دیدگاه بالا در مورد نسبت روان‌شناسی و فقه وجود دارد نگاهی است که فقه را یک نظام جامع می‌داند که می‌توان از آن مطالبی در زمینه‌های گوناگون از جمله روان‌شناسی استخراج کرد. این دیدگاه هنوز در حوزه روان‌شناسی به‌صورت جدی دنبال نشده‌است و اغلب رویکردهای فعلی روان‌شناسی اسلامی یک نگاه حداقلی به فقه دارند. آنچه به‌طور کلی می‌توان درباره رویکرد روان‌شناسی فرهنگی گفت این است که این مطالعات در بستر روان‌شناسی موجود انجام می‌شوند، حرف جدیدی ندارند و نیز با این دیدگاه که اسلام مختصاتی دارد که می‌توان از آن «نظریه» استخراج کرد، متفاوت‌اند.

هویت علم دینی

در نوشته‌ی قبلی با همین عنوان، به موضوع علم در ترکیب «علم دینی» و مجاز بودن و مفهوم داشتن این ترکیب پرداختیم. اکنون می‌خواهیم کلمات این ترکیب را جداگانه بررسی کنیم تا به درک موضوع وجود یا عدم وجود علم دینی نزدیک‌تر شویم. در ترکیب علم دینی دو واژه علم و دین به کار رفته است. ابتدا می‌خواهیم به واژه‌ی دین بپردازیم؛ اما نه به معنای تام و کامل آن، بلکه در نسبت با علم دینی. در اینجا به بررسی نظریه دایرةالمعارفی می‌پردازیم. نظریه دایرةالمعارفی:

بر اساس این نظریه دین حاوی تمام «حقایق» و «حوائج» بشری است. طبق این نظریه، به طور کامل در باب آفرینش هر حقیقتی که موجود باشد در دین سخن به میان رفته است. از طرفی پاسخ به نیازهای بشر هم باید در دین باشد، چراکه دین راه و روش زندگی کردن است. انسان تنها یک‌بار در دنیا زندگی می‌کند و فرصت محدودی دارد؛ پس باید دین هم حقیقت‌ها را بازگو کند و هم پاسخگوی نیازهای انسان باشد. در واقع آفرینش، کتاب تکوین و دین، کتاب تشریح است و این دو متناظر باهم هستند. در دفاع از این نظریه دو نوع دلیل وجود دارد؛ دلایل عقلی و دلایل نقلی که به توضیح هر یک از آن‌ها می‌پردازیم: دلایل عقلی ناظر به جامعیت دین اسلام و دلایل نقلی ناظر به آیات و روایات متناسب با این موضوع است. بر اساس دلیل عقلی دین اسلام آخرین دین است، پس حتماً کامل‌ترین دین هم هست. در نتیجه حداکثر نیاز انسان به فهم حقایق را برآورده می‌کند. در واقع این دیدگاه بیان می‌دارد که دین اسلام پیام‌های «علمی» و «عملی» مورد نیاز بشر را به همراه دارد، چراکه انسان زمانی که نبوت خاتمه می‌یابد باید در هر زمان، منبعی داشته باشد که واقعیت این دنیا را باز نماید و پاسخ سؤالات را بدهد و آنچه باید انجام دهد را به او نشان دهد. در واقع در این دیدگاه دین به عنوان «راه‌حل مسائل» به شمار می‌رود. اما آیا باید راه‌حل تمام مسائل را در اختیار انسان که اشرف مخلوقات است و قوه عاقله‌اش او را از حیوانات متمایز می‌کند، قرار داد؟ اگر نه، پس چگونه در زمان اندک عمر خود درست زندگی کند؟ اگر بله، پس چرا قدرت عقل او به این اندازه بالاست؟ اصلاً راه‌حل در چه سطح و به چه صورتی است؟ در ادامه به این مسائل بیشتر می‌پردازیم؛ اما قبل از آن مروری بر دلایل نقلی داشته باشیم: دلایل نقلی به آیات و روایاتی که مرتبط با این موضوع هستند، استناد می‌کند. برخی آیات و روایاتی که به جامعیت قرآن و دین اسلام اشاره می‌کنند، عبارتند از:

۱- و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین. هیچ‌تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب روشن و آشکار آمده است.

۲- و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شی و هدی و رحمة و بشری للمسلمین. و ما بر تو کتابی را فرستادیم، روشنگر برای هر چیز است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. همان‌طور که از ترجمه این آیات برمی‌آید، در آن‌ها بیان شده است که در قرآن هر تر و خشکی هست و قرآن روشنگر برای همه چیز است. اما چگونه می‌توان بهترین استنباط را از آیات فوق داشت؟ معنای روشنگر چیست؟ به نظر می‌رسد روشنگری به معنای درج همه جزئیات حقایق نیست، بلکه به صورت چراغی است که فضایی را پرنور می‌کند تا حقایق ریزودرشت دیده شوند و به‌طور کامل به چشم بیایند. حال ممکن است افراد حقایق را ببینند یا نبینند اما این چراغ شرایط دیده شدن را ایجاد کرده است.



برای درک بهتر موضوع، نظریه دایرةالمعارفی را به دو صورت می‌توان بیان کرد. در حالت اول این اعتقاد وجود دارد که همه کلیات و جزئیات حقایق و حوائج در دین و کتاب مقدس آمده است. در واقع هر چه در دنیا هست و برای انسان مورد نیاز است در این کتاب وجود دارد. حالت دوم که منطبق با باور بزرگوارانی چون آیت‌الله جوادی آملی و شهید مطهری است، دین بیان کلیات و برخی جزئیات است اما نه همه جزئیات، بلکه راه رسیدن به جزئیات وجود دارد. خود جزئیات باید توسط ذهن خلاق، فعال و تلاشگر پیدا شود، در غیر این صورت جمود به وجود می‌آید و انسانیت به معنای کامل آن تحقق پیدا نمی‌کند. این نوع نگاه، پرسش‌های قبلی را هم پاسخ می‌دهد...

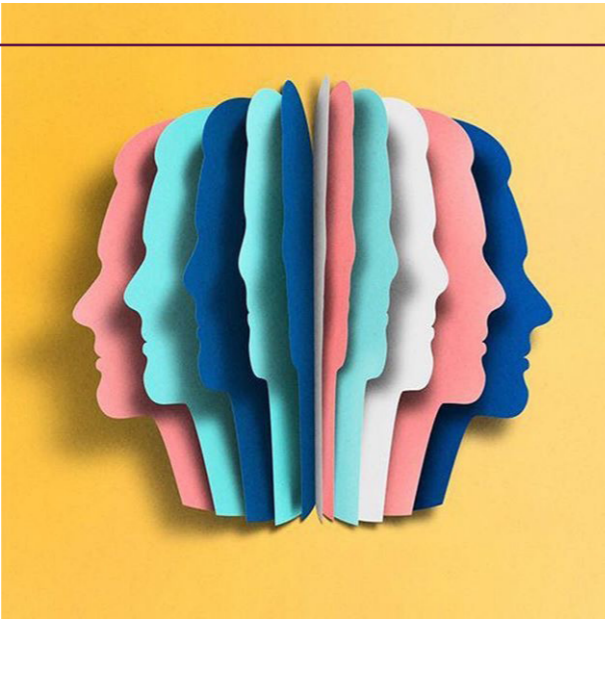
۱. ادامه مطلب شماره‌ی قبل برگرفته از کتاب هویت علم دینی، دکتر خسرو باقری

خوب شد اسباب روان‌بینی شکست!

فاطمه زهرا نوری مطهری

سال سوم دانشجویی بود. در گبرودار دانشگاه و در نقطه اوج دوران کارشناسی، در جریان یک مصاحبه^۱ با پرسشی روبرو شدم. حداقل در آن زمان به ذهنم رسید که آن پرسش، در عین کلی بودن، پرسش بسیار به‌جایی است: «از نظر شما معنای روان‌شناسی چیست؟». این پرسش در کنار پرسشی که بعد از آن مطرح شد، یک موج کامل بود که می‌توانست برای هر انسان ناطقی، به یک سونامی فکری مبدل شود: «معنای فلسفه از نظر شما چیست؟». برای نگارنده این سطور در آن وهله، تنها معنای روان‌شناسی و فلسفه نبود که حائز اهمیت می‌شد، بلکه نکته مهم‌تر اینجا بود که یک دانش‌جوی سال سومی - که تازه سر از تخم ابهامات «روان‌شناسی» درآورده (یا بخوانید تازه سرش به‌قدر کافی در برف بدیهیات روان‌شناسی فرورفته) - می‌تواند در مورد این دو پرسش، نه تنها فکر کند، بلکه پاسخ دهد و این پاسخ رسمیتی در حد مصاحبه در انجمن علمی روان‌شناسی دانشکده روان‌شناسی دانشگاه تهران بیابد. بماند که پاسخ فی‌البداهه‌ی نگارنده به آن سؤال طبعاً نه‌چندان از سر علم بود نه حساب‌شده. ولی چون قبل‌تر هم سرش برای درک مفهوم روان‌شناسی درد می‌کرد، همان موج کافی بود که یک سونامی راه بیفتد داخل کتاب‌ها و منابع. دست توفیق هم همراه بود تا با چند دانشجویی که ایشان هم همین علامت سؤالات، بالای کله‌شان ظاهر شده بود، همراه شود. هدف از نوشتن این متن این بود که کمی از امواج این سونامی دامن ذهن شما را هم بگیرد. کمی محقق‌وارانه اگر نگاه کنیم، کلمه روان‌شناسی، به گفته بنیان‌گذاران این واژه در ادبیات دانشگاهی، نظیر دکتر علی‌اکبر سیاسی^۲ ترجمه واژه psychology است. اما چه

ترجمه‌ای! انگار کنید که زبان بی‌زبان پارسی، واژه «روان» را مرادف psyche گرفته است. یادمان نرود که اگر یک واژه از فرهنگی به فرهنگ دیگر ترجمه شود، معنای پشت آن واژه، خواهی‌نخواهی بار خود را از آن فرهنگ می‌کشد و تا فرهنگ مقصد همراه می‌آورد. این هم از مسائل ترجمه است. شاید بهتر بود هر psycheشناسی، مقدم بر شناخت علم تخصصی psyche، سرکی هم بر متأخرات و ضمایم مفهوم «انسان» در فرهنگ پارسی و تفاوت آن با human در فرهنگ غربی می‌کشید. گیرم که این سرک کشیدن حین نوشتن قهوه همراه با مطالعه کاپلان و سادوک^۳ باشد. جالب اینجا بود که نگارنده موقعی که قهوه‌رامی نوشید و در منابع جستجو می‌کرد به تنها چیزی که نرسید، یک مفهوم روشن و مشخص از کلمه psyche بود. البته خودش تنها هم نبود، یک‌چند نفری قبل‌تر از او، از دیو و دد ملول گشته بودند و انسانشان آرزو بود. مثلاً معنای لغت psyche در فرهنگ لغت آکسفورد عبارت است از: Psyche: the human mind or soul طبق تعریف، ارجاع اول به «انسان» است: روح یا ذهن «انسان». سؤال این است که این انسان، همان است که مرکز همه‌چیز است یا همان دیگری است که اشرف مخلوقات است یا آن دیگری است که...



یا در فرهنگ لغت کرسینی، ذیل psyche آورده‌اند: Psyche: the self, or soul و بگذریم از همین دست مفاهیم در فرهنگ لغات دیگری نظیر وبستر. کسی که دل‌شوره‌ی فلسفه علم روان‌شناسی او را به مطالعه وادارد، درمی‌یابد که فلسفه علم روان‌شناسی، در واقع از حدود دو قرن اخیر از دنیای «روان‌شناسی» رخت بریست. روان‌شناسان تصمیم گرفتند روی شانه‌ی غول‌ها بایستند و بی‌خیال آن پایین‌ترها و مبانی علم بشوند. اصلاً آن‌ها تصمیم نداشتند که یک انسان واحد و کل را بشناسند. هرکدام یک بخش انسان را «دیدند» و همان را هم مبنای «شناخت» گذاشتند.^۴ در حقیقت مسئله از اصل، «انسان» نبود، مسئله حل تعارضات بود، حتی برای «انسان‌گراها». باری. همین‌طور که قهوه‌ها تلخ‌تر می‌شدند و شب‌ها برای نگارنده درازتر، نگارنده کم‌کم با این مسئله هم مواجه شد که روان‌شناسی برخلاف ثمره‌ی صنعت ترجمه، هیچ ترادفی با «علم‌النفس» یا «معرفة النفس» ندارد. شاید برای ترجمه، کلمه «نفس» در بهترین حالت مترادف واژه self است، و البته منظورش آن selfی نیست که بالاتر آمده بود. سردردی که پس از خواندن این جملات به شما دست داد، پس از جستجوها به نگارنده هم دست داده بود. این موجی شدن شما عجیب نیست. حال اگر قهوه‌تان تمام شده، و تازه خواب از سرتان پریده، سری هم به کتاب‌ها و مقالات سال‌های حدود ۱۳۰۰ ه.ش در ایران بزنید. پ.ن: هنوز خیلی زود است که به متعلقات روان‌شناسی، نظیر روان‌شناسی اسلامی و چنین مفاهیمی برسیم. شاید هم هرگز نتوان رسید. باید دید.

@eslamiravan
@shaakele
@shaakele
eslamiravan@gmail.com

۱. ظاهراً منتشر نشد.
۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باب ر.ک به برخی مقالات و کتب ایشان، نظیر: روش‌های تازه‌ی تحقیق در روان‌شناسی (ایران امروز، شماره ۱/۱۳۱۷)، آزمایش در روان‌شناسی (ایران امروز، شماره ۴/۱۳۱۸)، علم‌النفس یا روان‌شناسی از نظر تربیت (۱۳۱۷)، و...
۳. یکی از منابع اصلی در رشته روان‌شناسی
۴. که اینجا self به‌وضوح آمده، و اگر ترجمه‌اش را «خود» بگیریم، پس علم psychology، علم «خودشناسی» است. اما کدام «خود»؟
۵. یک‌لحظه در همین جا توقف کنید و به اول متن بگریزید. حقیقتاً مایه‌ی خوشحالی نیست اگر در انجمن علمی روان‌شناسی سر آدم‌ها در این قرن برای چنین مسائلی درد کند!؟